

پژوهشی در حدیث معافیت شیعیان از جنون، جذام، برص و...*

□ زینب براتی^۱

چکیده

در خصال صدوق روایتی به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده که درون مایه آن نفی برخی از خصلت‌ها همچون جنون، جذام، برص، ابنه و... از شیعیان است حال آن که برخی از این ویژگی‌ها در شیعیان وجود دارد و مشاهده اینگونه احادیث باعث ایجاد یأس و ناامیدی این قشر از شیعیان و شبهه پراکنی دشمنان اسلام و شیعیان شده است، واکاوی سندی این حدیث بیانگر مخدوش بودن آن است، دو نفر از راویان حدیث ضعیف می‌باشد و صحابی معصوم نیز از سند حذف شده و شرط اتصال سند در آن محقق نیست همچنین بررسی متنی حدیث در قالب تحلیل واژگان حدیث حاکی از معنایی متفاوت از فهم رایج آن است بعلاوه این حدیث با دسته‌ای از روایات متعارض بوده و با قرآن و عقل نیز سازگاری ندارد.
واژگان کلیدی: افعی، شیعتنا، جنون، جذام، برص، ابنه

مقدمه

فهم سنت در کنار قرآن کریم از دیر باز یکی از نیازهای اساسی و مهم در حوزه مطالعات اسلامی بوده است.

زیرا خداوند متعال خود در آیات قرآن کریم به پیروی از سنت دعوت کرده و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء/۵۹). اما لازمه پیروی از سنت، شناخت درست و اصولی آن است، چرا که بخشی از روایات معصومین علیهم‌السلام در گذر تاریخ دستخوش تغییر و تحریف و جعل شده است و تشخیص سره از ناسره را با مشکل مواجه کرده است به گونه‌ای که برخی از این احادیث دستاویزی برای دشمنان و شبهه پراکنی آنان بر علیه اسلام شده و گاه باعث ایجاد یأس و ناامیدی در برخی از مسلمانان و شیعیان گشته است^۱ یکی از این احادیث روایتی است که در خصال صدوق به امام صادق علیه‌السلام نسبت داده شده که ایشان فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَغْفَى شِيعَتَنَا مِنْ سِتِّ خِصَالٍ مِنَ الْجُنُونِ وَالْجُدَامِ وَالْبَرَصِ وَالْأُبْتَةِ وَأَنْ يُوَلَّدَ لَهُ مِنْ زَنًا وَأَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ بِكُفِّهِ».

(همانا خداوند متعال شیعه ما را از شش خصلت دور کرده است: جنون و جذام و برص و ابنه بودن و اینکه زنازاده باشد و اینکه سائل به کف باشد).

این حدیث از خصال صدوق به کتب دیگری همچون شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم‌السلام ابن حیون، بحار الانوار، أعلام الدین فی صفات المؤمنین و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، راه یافته است و تا کنون شرح و یا نقدی بر آن صورت نگرفته است.

۱. از این جمله است درد و دل‌های یکی از مبتلایان به برص در یکی از سایت‌ها: بیش از ده سال است که لک و پیس دارم، زمانی عاشق خدا و اهل بیت بودم، اما حالا روز به روز از خدا دور می‌شوم. وقتی در کتاب‌های دینی نوشته شده است برص در شیعه ما نیست، وقتی شبه لعنت خوانده شده است، وقتی قاتل امام حسین علیه‌السلام مبتلا به این بیماری است، وقتی در سریال مختار شمر به واسطه این بیماری یک چهره منفور است، وقتی مسلمان‌ها با نگاه بدی به مبتلایان نگاه می‌کنند و... چگونه باید این نژاد پرستی را تحمل کنم؟ چگونه سخن کسی را باور کنم که می‌گوید اینها با اسلام سازگار نیست و اسلام این چنین نیست، با اینکه در همین کتاب‌های دینی و فرهنگ دینی و تاریخ اینها به عینه دیده می‌شود، اگر اینها خرد پذیر نیست و در اسلام نیست پس سنگسار و برده داری و ارث و... نیز نباید باشد. گاهی آرزو می‌کنم کاش در مملکت غیرمسلمان‌ها بودم تا اینقدر تحقیر نمی‌شدم، زندگی من به واسطه این بیماری وارونه شد، راهی که نه راه پیش دارم و نه راه پس، شاید دارم به دنبال خدای دیگری می‌گردم که این چنین نباشد.

۱. بررسی سند حدیث

بررسی اسناد حدیث گویای آن است که این حدیث غیر از طریق صدوق و وی از پدرش از محمد بن یحیی عطار از ابوسعید آدمی از احمد بن محمد بن محمد سیاری از محمد بن یحیی الخزاز از کسی که از امام صادق علیه السلام خبر داده طریق دیگری ندارد.

«حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْأَدْمِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السِّيَّارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْفَى شَيْعَتَنَا مِنْ سِتِّ خِصَالٍ مِنَ الْجُنُونِ وَالْجُدَامِ وَالْبَرَصِ وَالْأُنْبَةِ وَأَنْ يُؤَلَّدَ لَهُ مِنْ زَنًا وَأَنْ يُسْأَلَ النَّاسَ بِكُفِّهِ» (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۱/۳۳۶).

علی بن حسین بابویه (پدر شیخ صدوق): ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه شیخ قمیین و پیشوا و فقیه ایشان در زمان خود است (تفرشی، ۱۳۷۶: ۳/۲۵۲)، نجاشی او را ثقه دانسته و کتاب‌هایی از جمله کتاب التوحید، کتاب الوضوء، کتاب الصلاة و... را برای وی یاد می‌کند (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۶۱). شیخ طوسی او را فقیه، جلیل و ثقه معرفی کرده و آثار او را برشمرده است (طوسی، ۱۴۲۰: ۲۷۳).

محمد بن یحیی عطار: محمد بن یحیی أبو جعفر عطار قمی شیخ حدیث در زمان خود بوده است نجاشی او را ثقه و کثیرالحدیث دانسته و کتاب‌هایی از جمله کتاب مقتل امام حسین علیه السلام و کتاب النوادر را برای وی نام می‌برد (نجاشی ۱۳۶۵: باب المیم/۹۴۶).
 أبو سعید آدمی: سهل بن زیاد أبو سعید آدمی رازی، نجاشی در مورد وی گفته در حدیث ضعیف بوده و اعتمادی بر او نیست.

احمد بن محمد بن عیسی بر غلو و کذب وی شهادت داده و او را از قم اخراج کرده است... (همان: باب السین/۴۹۰).

ابن غضائری نیز ضمن اشاره به اخراج او از قم گفته است:
 جدا ضعیف در حدیث و فاسد الروایه و دین بوده است... همچنین مراسیل را روایت می‌کرد و به جاهلان نیز اعتماد می‌نمود (ابن غضائری ۱۴۲۲: ۶۷).

احمد بن محمد سیاری: أحمد بن محمد بن سیار أبو عبد الله الكاتب، نجاشی و شیخ طوسی او را ضعیف الحدیث، فاسد المذهب و مجفوالروایه کثیرالمراسیل معرفی

کرده است ابن غضائری وی را ضعیف متهالك غال منحرف می‌داند (ابن غضائری ۱۴۲۲: ۴۰).

محمد بن یحیی الخزاز: نجاشی و ابوداوود در مورد وی گفته‌اند: اهل کوفه و از اصحاب امام صادق علیه السلام و ثقه عین می‌باشد (نجاشی ۱۳۶۵: باب المیم/۹۶۴).
«عَمَّنْ أَحْبَبَهُ» عبارت «عَمَّنْ أَحْبَبَهُ» بیانگر این است که در سلسله سند فرد مجهول وجود دارد.

بررسی

همانطور که ملاحظه می‌شود در سند حدیث چند اشکال مهم وجود دارد:
اشکال اول: وجود دو فرد ضعیف در سند حدیث:

۱. ابو سعید آدمی است که از نظر علمای رجال فردی ضعیف در حدیث و غیر قابل اعتماد در آن می‌باشد و کسی است که احمد بن محمد بن عیسی شهادت داده که وی اهل غلو و کذب می‌باشد و به همین دلیل او را از قم اخراج کرده است.
 ۲. احمد بن محمد سیاری است که از نظر علمای رجال شخصی ضعیف در حدیث و فاسد المذهب و اهل غلو و کثیرالمراسیل می‌باشد.
- وجود این دو فرد با این ویژگی‌ها خود ارزش و اعتبار حدیث را از بین می‌برد و نمی‌توان به صدور چنین حدیثی از امام صادق علیه السلام اطمینان پیدا کرد.
- اشکال دوم: این است که صحابی معصوم علیه السلام از سند حدیث حذف شده و با عبارت مبهم «عَمَّنْ أَحْبَبَهُ» آمده به چنین حدیثی مرسل گفته می‌شود و حدیث مرسل به طور کلی در شمار احادیث ضعیف قرار می‌گیرد چرا که شرط اتصال سند در آن محقق نیست (صبحی صالح ۱۶۶: ۱۹۹۱).

اشکال سوم: تفرد حدیث است و این حدیث را از این جهت که از بین تمام راویان (در یک طبقه) فقط یک راوی آن را از گوینده اصلی اش (یعنی معصوم) نقل کرده «مفرد مطلق» نامیده می‌شود (ر، ک، نفیسی، ۱۳۹۲: ۱۱۸-۱۲۱)، و حدیث مفرد با توجه به وضعیت راویان آن می‌تواند صحیح، حسن، موثق یا ضعیف باشد (مامقانی ۱۴۱۱: ۱/ ۲۱۸-۲۱۹)، و وضعیت راویان این حدیث نشان می‌دهد که دو تن از آنها، افراد ضعیف

و غیر قابل اعتمادند بنابراین، این حدیث از لحاظ سندی بسیار ضعیف بوده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

۲. بررسی متن حدیث

اولین گام در فهم حدیث مانند فهم دیگر متون، فهم مفردات و ترکیبات آن است هم باید معنای واژه‌ها را دانست و هم باید مفهوم ترکیب و چینش ویژه آنها را در کنار هم فهمید تا به درک درستی از حدیث دست یافت. معیارهای دیگر نقد و بررسی حدیث عرضه حدیث بر قرآن، سنت قطعی، عقل و... می‌باشد که ابتدا به معنا شناسی واژگان حدیث می‌پردازیم.

۱-۲ واژگان حدیث

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعْفَى شِيعَتَنَا مِنْ سِتِّ خِصَالٍ مِنَ الْجُنُونِ وَالْجُدَامِ وَالْبَرَصِ وَالْأُبْتَةِ وَأَنْ يُؤَلِّدَ لَهُ مِنْ زَنًا وَأَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ بِكَفِّهِ».

همانا خداوند شیعه ما را از شش خصلت دور کرده است: جنون و جذام و برص و ابنه بودن و اینکه زنازاده باشد و اینکه سائل به کف باشد یعنی خداوند در طبع شیعه این موارد را قرار نداده و اگر کسی احیانا مبتلا به آنها شود بر خلاف طبع خود رفتار کرده است (شیخ صدوق، ۱۳۶۲: ۴۸۹/۱).

اعفی: از ماده «عفو» به معنای گذشت و بخشودن گناه است (قرشی، ۱۳۷۱: ۱/۵).
 أَعْفَى - إِعْفَاءً [عفو] هُ مِنَ الْأَمْرِ: او را از آن امر تبرئه کرد (بستانی، ۱۳۷۵: ۹۷)، أَعْفَى: أَى: وهب الله له العافية (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۶/۲۲۸)، یعنی خداوند به او عافیت بخشید.
 أَعْفَى فَلَانًا مِنَ الْأَمْرِ: أسقطه عنه فلم يطالبه به، و لم يحاسبه عليه (بحرانی اصفهانی، ۱۴۱۳: ۱۹/۴۵۴)، یعنی اسقاط چیزی و عدم مطالبه و محاسبه آن.

عفا: هو التَّجَاوُزُ عَنِ الذَّنْبِ وَ تَرْكُ الْعِقَابِ عَلَيْهِ، وَأَصْلُهُ الْمَحْوُ وَالطَّمْسُ (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۷/۱۵)، یعنی گذشت از گناه و ترک عقاب بر آن، و اصل آن محو و هلاکت است.
 طبق تعریف لغت شناسان «اعفی» از ماده «عفو» است که در ترکیب، معانی مختلف می‌گیرد از جمله: تبرئه کردن، عافیت بخشیدن، اسقاط چیزی و عدم مطالبه و

محاسبه آن، نادیده گرفتن گناه و عدم عذاب و عقاب بر آن و اصلش «محو کردن» است نه به معنای «دور کردن» که مترجم خصال آورده است معمولاً دور کردن قبل از ورود به یک ماجراست و بیشتر جنبه پیشگیری دارد مانند «ایمن داشتن» از چیزی که قبل از ابتلای به آن است مانند حدیث زیر:

امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که مرد به چهل سالگی رسد خداوند او را از سه بیماری: دیوانگی، جذام و پیسی در امان دارد و چون به پنجاه سالگی رسد خداوند حسابش را آسان گیرد و آنگاه که به شصت سالگی رسد خداوند توبه و رویگردانی [از کارهای ناشایست] را روزی او گرداند و آن هنگام که به هفتاد سالگی رسد آسمانیان او را دوست بدارند و چون به هشتاد سالگی رسد خداوند به ثبت نیکی هایش و وارهاوندن گناهانش فرمان دهد و آنگاه که به نود سالگی رسد خداوند گناهان پیشین و پسین او را از ابتدا تا انتها بیامرزد و اسیر خدا در زمین به شمار آید (ابن بابویه، ۱۳۸۲: ۴۳۳).^۱

ولی عفو و گذشت و تبرئه بعد از ورود به ماجراست بنابراین در حدیث مورد بحث نیز «اعفی» می تواند به معنای «عفو» یا «تبرئه کردن» و یا «محو کردن» باشد.

۲-۲- شیعیه

شیعه در لغت به معنای پیرو، یاور و موافقت و هماهنگی دو فرد یا دو گروه در عقیده یا عمل آمده است (ابن منظور ۱۴۱۴: ۷ / ۲۵۸).

این واژه به معنای لغوی آن در آیاتی از قرآن کریم به کار رفته است از جمله: (فَاسْتَغْثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ) (قصص / ۱۵)، آن که از پیروان او بود از وی در برابر دشمن تقاضای کمک نمود.

﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ﴾ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿ (صافات / ۸۳ - ۸۴)، «بی گمان ابراهیم از پیروان او بود، آنگاه که با قلبی سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد».

۱. عَنِ الصَّادِقِ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: إِذَا بَلَغَ الْمَرْءُ أَرْبَعِينَ سَنَةً آمَنَهُ اللَّهُ مِنَ الْأَدْوَاءِ الثَّلَاثَةِ مِنَ الْجُنُونِ وَالْجُدَامِ وَالْبَرَصِ فَإِذَا بَلَغَ الْخَمْسِينَ خَفَّفَ اللَّهُ عَلَيْهِ حِسَابَهُ فَإِذَا بَلَغَ السِّتِينَ رَزَقَهُ اللَّهُ الْإِنَابَةَ إِلَيْهِ فَإِذَا بَلَغَ السَّبْعِينَ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَهْلَ السَّمَاءِ فَإِذَا بَلَغَ الثَّمَانِينَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِإِثْبَاتِ حَسَنَاتِهِ وَ الْقَاءِ سَيِّئَاتِهِ فَإِذَا بَلَغَ التَّسْعِينَ غَفَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ كُتِبَ أُسِيرَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ (طبرسی، ۱۳۸۵: ۱۶۹ / ۱۶۸).

شیعه در اصطلاح عبارت است از: پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام یا کسانی که به خلافت بلا فصل آن حضرت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معتقدند و نیز بر این باورند که موضوع جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله همانند نبوت، از شؤون الهی است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند، علی علیه السلام را بعد از خود به جانشینی خویش برگزید (ابن حزم، ۱۴۱۶: ۱/ ۱۹۵). «ابن خلدون» در مقدمه «العبر» آورده است: «شیعه از لحاظ لغوی به معنای یاران و پیروان است و در اصطلاح فقها و متکلمان - اعم از پیشینیان و پسینیان - به پیروان علی علیه السلام و فرزندانش علیهم السلام اطلاق می شود (مشکور، ۱۳۶۸: ۳/ ۱۳۸).

در سخنان معصومین علیهم السلام معمولاً مراد از شیعه پیروان واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرزندانش علیهم السلام در همه عرصه‌ها می باشد نه کسی که لساناً امامت ایشان را پذیرفته ولی در عمل از آن بزرگواران تبعیت و پیروی ندارد.

ممکن است منظور از شیعه در روایت مورد بحث نیز شیعه واقعی باشد نه شیعه زبانی چنانکه در روایات می بینیم شخصی به نام ابواسماعیل می گوید در محضر امام باقر علیه السلام بودم و عرض کردم شیعیان در آن جایی که ما زندگی می کنیم بسیار هستند امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا ثروتمندان آنها نسبت به مستمندان مهربان هستند و به آنها توجه می کنند؟ و آیا نیکوکاران نسبت به گناهکاران گذشت دارند؟ آیا آنها نسبت به هم دیگر هم کاری و برادری دارند؟ ابواسماعیل عرض کرد خیر این ویژگی‌ها در میانشان نیست امام فرمود: «لیس هؤلاء شیعه، الشیعه من یفعل هذا»، اینها شیعه نیستند شیعه کسی است که این ویژگی‌ها را داشته باشد (ابن حیون، ۱۴۰۹: ۳/ ۵۰۵).

بنابراین ممکن است مقصود امام علیه السلام این باشد که خداوند شیعه واقعی را از جنون و جذام و برص و ... دور می دارد نه همه شیعیان را.

خصال: معانی که در کتب لغت برای «خصال» آمده عبارتند از:

۱. جمع خصلت و مراد از وضع آن: عدم مؤاخذة متصف به آن است.
فخر الدین طریحی آورده: «الخصال جمع خصلة، والمراد من الوضع: عدم المؤاخذة علی الاتصاف بها».

«فی الحدیث؛ وضع عن امتی تسع خصال: الخطأ و النسیان و ما لا یعلمون و ما لا یطیقون و ما اضطروا الیه و ما استکروهوا علیه و الطیره و الوسوسة فی التفکر فی الخلق و الحسد ما لم یظهر بلسان او ید».

«و فی حدیث علی علیه السلام، خیر خصال الرجال شر خصال النساء "کالشجاعة و الکرم فإنهما من خیر خصال الرجال، و هما فی النساء شر و ذلك أن المرأة إذا كانت بخيلة حفظت مالها و مال بعلها، و إذا كانت جبانة فرقت من کل شیء يعرض لها» (طریحی ۱۳۷۵: ۵/ ۳۶۳).

طبق این تعریف خصلت آن دسته از ویژگی‌هایی است که مواخذه‌ای بر متصف آنها نیست و معمولاً ویژگی‌هایی که شخص در آن هیچ اختیار یا اختیار زیادی نداشته بدون مواخذه است همچنان که در روایتی که ذیل تعریف آمده است اشاره به صفاتی است که شخص چندان در آنها اختیار ندارد و کلمه «وضع» در حدیث «وضع عن أمتی تسع خصال» تأییدی است بر این معنا یعنی این صفات قرار داده شده و معمولاً در افراد وجود دارد مانند: خطا، نسیان، آنچه که علمی در مورد آن نیست و آنچه توان آن نیست و آنچه اضطراری است و آنچه فرد از آن کراهت دارد و فال بد زدن و وسوسه در تفکر درباره خلقت و حسدی که به لسان و یا دست ظاهر نمی‌شود.

شاید گفته شود خطا که اختیاری است پاسخ این است که ما خطای غیر عمد و غیر اختیاری نیز داریم.

چنانکه در قاموس آمده یکی از معانی خطا آن است که: «شخص کار شایسته‌ای اراده کند ولی خلاف آن واقع شود مثل آنکه می‌خواست پرنده‌ای شکار کند اشتباهاً انسانی را کشت، این خطا قابل عفو و غیر مسئول است و فاعل آن را مخطیء گویند نه خاطی مثل ﴿و لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ فِیْمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَکِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ وَ کَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیْماً﴾ (احزاب/ ۵) ^۱ و مانند: ﴿وَ مَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ...﴾ (نساء/ ۹۲) ^۲ (قرشی، ۱۳۷۱: ۲/ ۲۵).

۱. در مورد آنچه در آن (صدا زدن‌ها) خطا کرده‌اید، هیچ گناهی بر شما نیست و لیکن در مورد آنچه دل‌هایتان به عمد (قصد) می‌کند (مسئولید) و خدا بسیار آمرزنده مهرورز است (ترجمه رضایی اصفهانی ۱۳۸۳ش).

۲. و برای هیچ مؤمنی سزاوار نیست که مؤمنی را بکشد، مگر اشتباهی (رخ دهد) و هر کس مؤمنی را به اشتباه بکشد، پس آزاد کردن بنده مؤمنی (واجب است) (همان).

پس ممکن است مقصود از خطا در حدیثی که در تعریف خصلت آمده خطای غیر عمد باشد.

«النسیان» و «ما لا يعلمون» و «ما لا یطیقون» و «ما اضطرروا إلیه» نیز غیر عمدی بودن آنها تا حدود زیادی معلوم است و برای اکثر انسان‌ها پیش می‌آید مانند فال بد زدن، وسوسه در تفکر در خلقت و حسدی که در در دست و زبان ظاهر نمی‌شود که این سه ویژگی هم در اکثر افراد وجود دارد همیشه بد نیست و گرنه وضع نمی‌شد مانند: ترس و بخل که (در حدیث دوم) برای زنان بهترین خصلت محسوب شده است.

بنابراین ما خصلت‌ها و ویژگی‌هایی داریم (هر چند به ظاهر بد) که خداوند در وجود انسان‌ها نهاده و بهره‌گیری در حد متعادل از آنها رذیلت به شمار نمی‌آید و وجود آنها غیر اختیاری است ولی شیوه بهره‌گیری از آنها کاملاً اختیاریست.

۲. هر فضیلت و رذیلتی که در انسان می‌باشد.

«خصل: الخَصْلَةُ؛ الفَضِيلَةُ وَ الرَّذِيلَةُ تَكُونُ فِي الْإِنْسَانِ، وَ قَدْ غَلَبَ عَلَيَّ الْفَضِيلَةُ»

(ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۲۰).

این معنا از خصلت اشاره به ویژگی‌ها و صفات اختیاری دارد که رذیلت و فضیلت نامیده شده است.

۳. حالات امور.

«والخِصَالُ: حَالَاتُ الْأُمُورِ، الْوَاحِدَةُ: خِصْلَةٌ، تَقُولُ: فِي فَلَانٍ خِصْلَةٌ حَسَنَةٌ وَ خِصْلَةٌ قَبِيحَةٌ وَ خِصْلَاتُ كَرِيمَاتٍ» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴ / ۱۸۶).

معنای سوم «خصلت» هم اشاره به ویژگی‌های اختیاری و هم ویژگی‌های غیر اختیاری دارد و هر دو را شامل می‌شود چرا که حالات فرد این‌گونه است گاه خود در آن دخالت دارد و گاه حالت ایجاد شده بدون اختیار خود فرد می‌باشد.

ممکن است در حدیث مورد بحث نیز مقصود از خصلت، معنای اول یعنی ویژگی باشد که مؤاخذه‌ای برای متصف به آن نیست چرا که ویژگی‌های مذکور بخصوص بیماری‌ها و ویژگی‌های غیر اختیاری هستند و اگر «اعفی» را به معنای «تبرئه و یا گذشت» بگیریم این معنا صحیح خواهد بود.

جنون: الجُنُونُ - (جَنّ): دیوانگی و از بین رفتن خرد (بستانی، ۱۳۷۵: ۳۰)، در برخی احادیث منقول از امامان شیعه علیهم السلام از مجنون با تعابیری چون «المَغْلُوبُ عَلٰی عَقْلِهِ» (دچار وارونگی عقل) یاد شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۶۵/۷).

جرجانی از قاضی ابویوسف نقل کرده که جنون تباهی خرد است، به گونه‌ای که آدمی از روند عادی و خردمندانه گفتار و رفتار جز موارد نادر باز ماند (جرجانی، ۱۴۰۷: ۱۱۱/۱)، کسانی آن را اختلال در قوه تشخیص خوب و بد نیز دانسته‌اند (تهانوی، ۱۹۶۷: ۲۶۶/۱). شیخ طوسی مجنون را با تعبیر «زائل العقل» تعریف کرده است (طوسی، بی تا: ۵۰۹/۱).

برخی فقهای شیعه چون فاضل مقداد جنون را فساد مستقر و تباهی تثبیت شده عقل دانسته‌اند نه آن گونه فساد و تباهی که از سر اشتباه و سهو یا بی‌هوشی عارضی پدید می‌آید و به سرعت زایل می‌شود (فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۱۷۹/۳).

در میان فقهای شیعه، ملا احمد نراقی به منابع پزشکی عصر خود توجه کرده و چنین نتیجه گرفته است که جنون نام بیماری معینی نیست بلکه عنوانی است برای همه بیماری‌های دماغی که موجب تباهی خرد می‌گردند و گاه آن را «فساد عقل» می‌خوانند (نراقی، ۱۴۰۸: ۱۸۰/۱).

غالباً جنون بیماری است که خود فرد در آن دخالتی ندارد هرچند ممکن است گاه دلیل آن عدم رعایت برخی مسائل از سوی والدین یا اجداد فرد و یا خود شخص باشد به هر حال طبق فقه اسلامی تکلیفی بر مجنون نیست و اگر خطایی انجام دهد مؤاخذه نمی‌شود.

جذام: یک بیماری عفونی مزمن است که توسط یک نوع باکتری به نام "مایکوباکتریوم لپرا" ایجاد می‌شود این بیماری بیشتر پوست، اعصاب محیطی، مخاط دستگاه تنفسی فوقانی و چشم‌ها را گرفتار می‌کند ولی به تدریج اعضای دیگر نیز گرفتار می‌شوند (مرکز اطلاع رسانی تبیان).

گاهی این بیماری با بیماری برص یکی دانسته شده و نشانه‌های آن با برص خلط شده است در متون فقهی اسلامی جذام، مانند صغر سن و بردگی و دیوانگی نوعی ناتوانی شمرده می‌شود که احکام خاصی را ایجاب می‌کند کلاً قوانین فقهی نیز برای

جذامیان همان قوانینی بودند که برای دیوانگان جاری بود مثل حق طلاق در صورت ابتلا به جذام برای همسر بیمار نگاه انسانی به بیماران جذامی و ارزش قائل شدن برای حقوق مدنی و اجتماعی، آنها را در مطالبی در کتاب البرصان و العرجان جاحظ و عیون الاخبار ابن قتیب می‌توان دید، این نگرش کاملاً با نگرش جهان غرب به جذامیان متفاوت بود زیرا از منظر کلیسا فرد جذامی از لحاظ اجتماعی مرده‌ای محسوب می‌شد که هیچ‌گونه حقوق قانونی بر مایملک خود نداشت و حتی طی مناسکی مذهبی در یک گور می‌ایستاد و کشیش بر سرش خاک می‌پاشید او به معنای حقیقی کلمه مرده‌ای متحرک بود (دانشنامه بزرگ اسلامی، ۱۷/ ۶۴۷۱).

حال آن‌که در سیره ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌بینیم که ایشان به بیماران جذامی توجه داشته‌اند و حتی راه‌هایی را برای درمان آنها پیشنهاد می‌دادند از این نمونه است برخورد امام سجاد علیه‌السلام با بیماران جذامی که در احادیث آمده است که: در راه امام جمعی از فقیران جذامی نشسته بودند امام علیه‌السلام به آن‌ها سلام کرد بعد با خوش‌رویی کنارشان نشست آن‌ها گرسنه بودند و وقت خوردن غذا بود امام علیه‌السلام روزه مستحبی داشت و نمی‌توانست در آنجا برایشان غذایی فراهم کند فوری برخاست و همگی آن‌ها را به خانه‌ی خود دعوت کرد امام به خدمت کار خود دستور داد غذای لذیذ و زیادی برای آن‌ها آماده کند غذا که آماده شد امام ظرف‌های پر را یکی یکی جلوی مردان جذامی گذاشت آن‌ها با لذت و اشتها همه غذاها را خوردند امام سجاد علیه‌السلام با مهربانی از آن‌ها دلجویی کرد بعد از آن‌ها خواست باز هم به خانه‌اش بروند... (ر. ک به مجلسی، ۱۳۹۶: ۴۲).

حال چگونه می‌توان باور کرد که ائمه علیهم‌السلام آنها را ترد کرده باشند و یا آنان را از شیعیان خود به حساب نیاورند.

برص: برص؛ پیسی؛ مرضی است پوستی که رنگ قسمت‌هائی از بدن سفید می‌گردد (قرشی، ۱۳۷۱: ۱/ ۱۸۸).

واژه «ابرص» دو مرتبه در قرآن کریم به کار رفته که هر دو در حکایت معجزات حضرت عیسی علیه‌السلام بیان شده است آنجا که می‌فرماید: ﴿أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أُوْحِي

الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ ﴿آل عمران/ ۴۹﴾، ^۱ و آیه ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ... وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي...﴾ (مائده/ ۱۱۰)، ^۲ دانشمندان نظرات مختلفی درباره علت پیدایش برص یا پیسی دارند آنان می گویند: قهر و ترس و هیجانات و ناراحتی های روحی در پیدایش آن بی تاثیر نیست برخی گفته اند این بیماری ارثی است (فریدوجدی، ۱۳۹۹: ۲ / ۱۲۵)، در روایات به برخی از علل ابتلا به آن اشاره شده است از جمله: در روایتی از رسول اکرم ﷺ به پنج عامل پیسی اشاره شده است: از حضرت نقل شده که پنج چیز است که پیسی می آورد: «نوره کشیدن در روز جمعه و چهارشنبه، وضو گرفتن و غسل کردن با آبی که با آفتاب گرم شده است، خوردن در حال جنابت، آمیزش با زن در هنگام حائض بودنش، و خوردن در حال سیری» (محمدی ری شهری، ۱۳۸۵: ۲ / ۳۷۹).

هرچند که گاهی خود فرد در ابتلای به این بیماری نقش دارد اما در برخی موارد در ابتلای فرد به برص ممکن است خود فرد بی تقصیر باشد و به دلیل ناآگاهی از عوامل بیماری مبتلا به این بیماری شده باشد که در این صورت نیز مؤاخذه ای بر آن نیست. ابنه: ۱. گره چوب ۲. آک (عیب) ۳. میخچه دژک ۴. (اسم) گره عقده، گره در رسن ۵. سر حلقوم شتر ۶. (اسم) دشمنی، عداوت کینه ۷. عیب آهو ۸. بیماری ضد طبع ۹. یک نوع خارش و بیماری که در مقعد بروز می کند (فرهنگ فارسی هوشیار).
اُبنه: میل جنسی مرد برای مفعول واقع شدن (فرهنگ عمید).
با مشاهده معانی مختلف ابنه یک سؤال مهم پیش می آید و آن اینست که: آیا واژه «ابنه» در این حدیث واقعا به معنای «میل جنسی مرد برای مفعول واقع شدن» است یا احتمال معانی دیگر نیز وجود دارد؟ پر واضح است که احتمال معانی دیگر منتفی نیست.

فرض بگیریم که «ابنه» در اینجا به معنای «میل جنسی مرد برای مفعول واقع شدن» باشد، آیا میل داشتن به مفعول واقع شدن لزوما منجر به عمل و مفعول واقع شدن خواهد

۱. و نایبای مادر زاد، و (مبتلایان به) پیس را بهبود می بخشم و مردگان را به رخصت خدا زنده می کنم.

۲. و نایبای مادرزاد، و (مبتلایان به) پیسی را به رخصت من، بهبود می بخشیدی.

شد یا فقط یک میل است که ممکن است در فردی وجود داشته باشد ولی او از این میل ناراحت باشد و احساس گناه از این میل و تفکر درباره آن داشته باشد ولی به خاطر قدرت ایمان هیچ‌گاه بدان اقدام نکند؟ قطعاً خداوند برای این میل و فکر (بدون اقدام) بنده خود را مؤاخذه نمی‌کند و او را می‌بخشد.

مترجمان خصال این واژه را بدون ترجمه رها کرده‌اند.

«أَنْ يُؤَلِّدَ لَهُ مِنْ زِنًا»: ترجمه‌هایی که از این عبارت شده عبارتند از: «زنزاده» (خصال، ۱۳۸۲: ۱/ ۴۸۹)، فرزند زنا آوردن (همان، بی‌تا: ۱/ ۳۷۵)، از اینکه زنا زاده بوجود آورند (همان، ۱۳۷۷: ۱/ ۲۹۸)، از زنا زاییده شوند یا تولید مثل از زنا کنند (همان، ۱۳۶۲: ۱/ ۲۷۴).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود مترجمان در ترجمه این عبارت اتفاق نظر نداشته و حتی مدرس گیلانی هر دو ترجمه را صحیح دانسته است.

اگر فعل «اعفی» در حدیث به معنای عفو و گذشت و تبرئه باشد «زنزاده بودن» برای ترجمه عبارت مورد نظر مناسب تر خواهد بود زیرا کسی که زنا زاده است خود در عمل زنا که ازگناهان کبیره است دخالتی نداشته بنابراین مؤاخذه‌ای هم برای او نخواهد بود.

«أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ بِكَفِّهِ»: راغب اصفهانی آورده است: «الْكَفُّ: كَفَّ دَسْتَهَايَ انْصَانِ كَهْ بِهٖ وَسِيْلَةً اَنْهَا چيزی بسته و باز و یا گرفته و رها می‌شود. تَكْفَفَ الرَّجُلُ: وقتی است که کسی دستش را در موقع سؤال دراز کند. اسْتَكْفَفَ: وقتی است که دستش را برای تکدی و سؤال یا دفاع دراز کند. كِفَّةُ الْمِيْزَانِ: كِفَّةٌ تَرَاوُزٌ وَ تَشْبِيْهُهُ اسْتِ بِهٖ كَفَّ دَسْتِ دَر نَگه داشتن چیزی که با آن وزن می‌شود» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۴/ ۳۵-۴۰).

طبق این تعاریف، عبارت مورد نظرمی تواند چند معنا داشته باشد:

۱. اینکه فرد دستش را به سوی مردم برای گدایی دراز کند و از آنها چیزی بخواهد.

۲. فرد دستش را برای دفاع به سوی مردم دراز کند.

۳. دستش را به سوی مردم دراز کند در موقع سؤال.

مترجم خصال (جعفری) این عبارت را «سائل به کف» ترجمه کرده و گدایی را

برایش نیاورده در حالی که در حدیث بعدی در همان صفحه عبارت «يَتَصَدَّقُوا عَلَيَّ الْأَبْوَابِ» (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۱/ ۳۳)، را گدایی کردن ترجمه کرده است احتمال دارد ایشان تفاوتی بین این دو عبارت می‌دیده است.

مترجمان دیگر خصال عبارت مورد نظر را این‌گونه ترجمه کرده‌اند: دست‌گدائی به‌سوی مردم دراز کردن (خصال، بی‌تا: ۱/ ۳۷۵)، از اینکه دست‌گدائی به‌مردم دراز کنند (همان، ۱۳۷۷: ۱/ ۲۹۸)، دست‌گدایی به مردم دراز نکنند (همان، ۱۳۶۲: ۱/ ۲۷۴).

بررسی

برای دلالت معنایی حدیث چند احتمال وجود دارد.

احتمال اول: با وجود ضعف سند ممکن است متن حدیث صحیح باشد با این استدلال که: مقصود از شیعه در حدیث شیعه واقعی است و مقصود امام علیه السلام ممکن است این باشد که اگر شیعه، شیعه واقعی باشد و به تمام لوازم ایمان پایبند باشد هیچ وقت مبتلا به برص و جذام و جنون و ابنه و... نخواهد شد کسانی که این احتمال را پذیرفته‌اند شاید به احادیث مشابه نظیر احادیث ذیل نظر داشته‌اند:

۱. حدثنا أبي رضى الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبي - عبد الله البرقي قال: حدثني محمد بن عبد الله بن مهران قال: حدثني علي بن الحسين ابن عبيد الله اليشكري قال: حدثني محمد بن المثنى الحضرمي، عن عثمان بن زيد، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السلام قال: للمؤمن على الله عز وجل عشرون خصلة يفي له بها،... وله على الله أن لا يسلط عليه من الأدوية ما يشين خلقته، وله على الله أن يعيذه من البرص والجذام... (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۵۱۶).

امام باقر عليه السلام فرمودند: مؤمن بیست حق بر خدا دارد که خداوند به آنها وفا می‌کند... (دو تا از آنها چنین است)، بیماری‌هایی بر او مسلط نمی‌کند که خلقتش را زشت کند و حقی بر خدا دارد که او را از برص و جذام محافظت کند.

۲. امام هادی عليه السلام فرمود: خوردن خربزه جذام آور است عرض کردند: مگر نه این است که مؤمن چون به چهل سالگی رسد از ابتلای به جنون و جذام و پیسی در امان باشد؟ فرمود: آری، ولی اگر مؤمن خلاف دستور کسی که او را در امان داشته رفتار

نماید چه بسا به کیفر خلاف خود دچار گردد (ابن شعبه حرانی، ۱۳۸۱: ۸۸۱).

اما این احتمال بعید به نظر می‌رسد به دلیل اینکه احادیثی وجود دارد که خلاف آن را بازگو می‌کند و می‌توان گفت معارض با احادیث قبلی است مانند:

۱. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَيْتَلَى الْمُؤْمِنُ بِالْجُدَامِ وَ الْبَرَصِ وَ أَشْبَاهِ هَذَا؟ قَالَ: فَقَالَ: «وَهَلْ كَتَبَ الْبَلَاءُ إِلَّا عَلَى الْمُؤْمِنِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳/۶۴۶).

در این روایت ابی بکیر از امام صادق عليه السلام پرسیده‌اند که آیا مؤمن به جذام و برص و شبیه آن را مبتلا می‌شود؟ امام عليه السلام پاسخ داده‌اند که: آیا بلا برای جز مؤمن نوشته شده است؟ مفهوم حدیث این خواهد بود که مؤمن هم مبتلا به این بیماری‌ها می‌شود و این نوعی آزمایش برای مؤمن است.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ نَاجِيَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ الْمُغِيرَةَ يَقُولُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَيْتَلَى بِالْجُدَامِ وَ لَا بِالْبَرَصِ وَ لَا بِكَذَا وَ لَا بِكَذَا فَقَالَ إِنَّ كَانَ لَعَافِلًا عَنْ صَاحِبِ يَاسِينَ إِنَّهُ كَانَ مُكَنِّعًا ثُمَّ رَدَّ أَصَابِعُهُ فَقَالَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى تَكْنِيعِهِ أَنَاهُمْ فَأَنْذَرَهُمْ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْعَدِ فَقَتَلُوهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَيْتَلَى بِكُلِّ بَلِيَّةٍ وَ يَمُوتُ بِكُلِّ مَيْتَةٍ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ (همان، ۲/۲۵۴).

ناجیه گفت: «به امام باقر عليه السلام عرض کردم که مغیره می‌گوید: مؤمن به مرض جذام و پسی و امثال آن مبتلا نمی‌شود امام عليه السلام فرمود: مغیره از صاحب یاسین^۱ غافل است که دستش چلاق بود سپس امام انگشتان خود را بر گردانید آن‌گاه فرمود: گویا اکنون او را می‌بینم که با دست چلاق نزد آنها آمده و اندریشان می‌دهد سپس فردا نزد آنها آمده و ایشان او را کشتند امام عليه السلام فرمود: مؤمن به هر بلایی مبتلا می‌شود و به هر مرگی می‌میرد به جز خودکشی» (شهید ثانی، ۱۳۸۰: ۲۷۵).

حدیث دیگری مشابه این حدیث در بحارالانوار آمده که: سدیر (صیرفی) گوید: به

۱. او یکی از سه شخصیتی است که در روایات متعددی وارد شده: به اندازه یک چشم برهم زدن به خداوند کفر و شرک نیاوردند که اولین ایشان یوشع بن نون بود که در ایمان به حضرت موسی عليه السلام از دیگران سبقت گرفت، دومین ایشان صاحب یس بود که به حضرت عیسی عليه السلام سبقت گرفت و سومین آنها امیرالمؤمنین علی عليه السلام بود که به حضرت رسول صلی الله علیه و آله سبقت گرفت (بحار الأنوار: ج ۳۸/ص ۲۴۳).

امام باقر علیه السلام عرضه داشتیم: آیا خداوند متعال مؤمن را مبتلا و آزمایش می‌نماید؟ فرمود: و آیا به جز مؤمن کسی مبتلا می‌شود؟ (آزمایش مختص مؤمن است)، حتی صاحب یس، آن شخصیتی که (خداوند به نقل از او می‌فرماید که) گفت: «ای کاش طایفه و بستگان من می‌دانستند که خداوند مرا آرزیده است»، او مُکَنع قرار گرفت، گفتم: مُکَنع چیست؟ فرمود: به جذام مبتلا گردید (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۴۳/۳۸).

طبق این دو حدیث صاحب یاسین که یکی از مؤمنان بوده مبتلا به جذام شده بود و انگشتانش را از دست داده بود بنابراین مؤمن هم ممکن است مبتلا به این امراض شود همچنان که در انتهای روایت قبل امام باقر علیه السلام فرموده اند: همانا مؤمن به هر بلایی مبتلا می‌شود و به هر مرگی می‌میرد فقط اینکه خودکشی نمی‌کند و این بلا کفاره گناهان مؤمن محسوب می‌شود و امام صادق علیه السلام در این زمینه فرموده اند: «مؤمنی نیست مگر آنکه دردی در جایی از بدنش وجود داشته باشد، که تا هنگام مرگ از او جدا نمی‌شود، این حالت برای او کفاره گناهانش است».

امام کاظم علیه السلام نیز فرموده اند: تب یک شب کفاره یک سال است (ابن همام، ۱۳۸۸: ۷۵).

بنابراین خداوند برای بسیاری از بلاها و بیماری‌ها که گاه معلول عملکرد خود انسان‌هاست و گاه انسان‌ها در بوجود آوردن آن اختیاری ندارند از روی لطف و رحمت خود برای آن افراد درد کشیده ثواب و پاداش اخروی و حتی دنیوی در نظر می‌گیرد چنان که امام رضا علیه السلام در این زمینه فرمودند «أَنَّه إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوَدُّ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَ الْمَرْضَى أَنْ لُحُومَهُمْ قَدْ قُرِصَتْ بِالْمَقَارِضِ لِمَا يَرُونَ مِنْ جَزِيلِ ثَوَابِ الْعَلِيلِ (علی بن موسی، ۱۴۰۶: ۳۴۱).

«روز قیامت کسانی که مبتلا به بیماری و بلایا بودند هنگامی که ثواب بی شمار خداوند را به بیماران مشاهده می‌کنند، آرزو می‌کنند ای کاش گوشت ما را با قیچی تکه تکه می‌کردند! بر درجات او افزوده و بهشت جاودان را نصیب او خواهد کرد».

احتمال دوم: این است که با توجه به توضیحاتی که در معنا شناسی واژگان حدیث داده شد «اعفی» در حدیث مورد بحث به معنای «عفو و گذشت و تبرئه» است و مراد از «خصلت» در اینجا ویژگی‌های غیر اختیاری همچون: جنون و جذام و برص و ابنه و

زنزاده گی است که غالباً خارج از اختیار انسان می‌باشد و مقصود از «أَنْ يُسْأَلَ النَّاسَ بِكُفَّهِ» یا گدایی در مواقع اضطرار است که مؤاخذه‌ای ندارد و یا دست دراز کردن برای دفاع است که آن هم بدون مؤاخذه است.

بنابراین معنای حدیث این خواهد بود که بر خلاف تصور بسیاری از مردم در آن دوران و زمان‌های قبل و بعد که مبتلایان به این بیماری‌ها را افراد منفور و گناه‌کاری می‌دانستند و آنها را ترد می‌کردند در چنین زمانی ائمه علیهم‌السلام رفتار خوب و شایسته‌ای با این‌گونه افراد داشتند و راه‌هایی را برای درمان و کمک به آنها پیشنهاد می‌دادند تا از آن بیماری‌ها و افکار غلط (میل به مفعولیت) و معضلات (فقر) رهایی یابند و برای تغییر افکار غلط مردم فرموده‌اند که خداوند به دلیل خصلت‌های جنون و جذام و برص و... شیعه را مؤاخذه نمی‌کند پس شما هم مؤاخذه نکنید.

احتمال سوم: این است که ممکن است حدیث سبب ورودی داشته باشد که ما از آن غافلیم و یا در شرایط خاصی صدور یافته که ما بی اطلاع هستیم^۱ و تا از شرایط زمانی و مکانی آن دوران و نوع مخاطبان و سبب ورود حدیث آگاهی نیافته‌ایم نباید در مورد آن اظهار نظر قطعی کنیم.

نتیجه‌گیری

بررسی رجال حدیث و وضعیت سند حدیث حاکی از آن است که دو تن از راویان این حدیث افراد ضعیف و غیر قابل اعتمادند و یکی از روایان نیز که صحابه معصوم علیهم‌السلام می‌باشد حذف شده و حدیث مرسل است بنابراین این حدیث به لحاظ سندی از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

اما از نظر محتوایی این احتمال که مراد از شیعه در حدیث، شیعیان خالص و حقیقی باشند به دلیل وجود روایات متعارض و عدم سازگاری با قرآن و عقل نمی‌تواند صحیح باشد چرا که عاقلانه نیست که فرد بیمار را از زمره شیعیان جدا کنیم چرا که ممکن است خود مسبب آن نباشد همچنین خلاف اعتقادات دینی است که بگوییم خداوند

۱. سبب ورودی برای این حدیث یافت نشد.

بین بندگانش تبعیض قائل شده و گروهی را مبتلا به بلا یا می کند و گروهی را از آن دور می نماید در حالی که در قرآن کریم می فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ﴾ (حجرات/۱۳).

با توجه به معناشناسی واژگان حدیث می تواند معنای حدیث این باشد که خداوند به دلیل این خصلت‌ها (به ویژه موارد غیر اختیاری آنها)، شیعیان را مؤاخذه نمی کند بنابراین شما هم چنین افرادی را مؤاخذه و سرزنش نکنید.

کتاب نامه

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد علی رضایی اصفهانی و همکاران، قم چاپ اول، ۱۳۸۳.
۲. شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ناشر: عروج اندیشه، مشهد، ۱۳۹۰.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، خصال، محقق و مصحح، غفاری، علی اکبر، ناشر، جامعه مدرسین، چاپ اول، قم، ۱۳۶۲.
۴. —، همان، ترجمه جعفری، ناشر، نسیم کوثر، چاپ اول، قم، ۱۳۸۲.
۵. —، همان، ترجمه فهری، تهران، چاپ اول، بی تا.
۶. —، همان، ترجمه کمره‌ای، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۷. —، همان، ترجمه مدرس گیلانی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۸. —، صفات الشیعه، ناشر، اعلمی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۹. —، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ترجمه حسن زاده، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۰. ابن حزم، علی بن احمد، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ناشر، دارالکتب العلمیه، چاپ اول بیروت، ۱۴۱۶.
۱۱. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام - قم، چاپ اول، ۱۴۰۹.
۱۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ترجمه جعفری، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۱۳. —، تحف العقول، ترجمه حسن زاده، قم، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۴. ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال (طبع جدید)، محقق، حسینی جلالی، محمدرضا، ناشر، مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، چاپ اول، قم ۱۴۲۲.
۱۵. ابن منظور محمد بن مکرم، لسان العرب، ناشر، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴.
۱۶. ابن همام اسکافی، محمد بن همام بن سهیل، تکامل و طهارت روح، ترجمه التمحیص، قم، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۱۷. بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۸. بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سیده النساء إلى الإمام الجواد)، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳.
۱۹. تفرشی، مصطفی بن الحسین، نقد الرجال قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۳۷۶.

۲۰. تهبانوی، محمدعلی بن علی، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، چاپ، افست، تهران، ۱۹۶۷.
۲۱. حلی، حسن بن علی بن داود، الرجال، ناشر، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
۲۲. جرجانی، علی بن محمد، التعریفات، ج ۱، چاپ، عبدالرحمان عمیره، بیروت، ۱۴۰۷.
۲۳. دیلمی، حسن بن محمد، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، مؤسسة آل البيت، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸.
۲۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ناشر، مرتضوی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۲۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی، آرام بخش دل داغدیدگان، مؤسسة آل البيت، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۲۶. صبحی صالح، علوم الحدیث و مصطلحه، ناشر، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۹۱.
۲۷. ———، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ناشر، قدس محمدی، قم، بی تا.
۲۸. ———، الفهرست، محقق، طباطبایی، عبد العزیز، مکتبه المحقق الطباطبایی، چاپ اول، قم، ۱۴۲۰.
۲۹. طریحی فخر الدین، مجمع البحرین، ناشر، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۵.
۳۰. علی بن موسی الرضا علیه السلام، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، مؤسسة آل البيت، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۶.
۳۱. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، التفتیح الزائع لمختصر الشرائع، ج ۳، بی جا، قم، ۱۴۰۴.
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ناشر، انتشارات هجرت، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۰.
۳۳. فرید وجدی، محمد، دائره المعارف، ناشر، دار الفکر، بیروت، ۱۳۹۹.
۳۴. قرشی سید علی اکبر، قاموس قرآن، ناشر، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۱.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ناشر، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، تهران، ۱۴۰۷.
۳۶. مامقانی، عبدالله، مقياس الهدایه فی علم الدرایه، تحقیق، محمد رضا مامقانی، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول، قم، ۱۴۱۱.
۳۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، مؤسسة الوفاء بیروت، لبنان، ۱۴۰۴.
۳۸. ———، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۴.
۳۹. ———، زندگانی حضرت سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام، مترجم خسروی، اسلامیة، چاپ دوم، تهران، ۱۳۹۶.
۴۰. محمدی ری شهری، محمد، دانش نامه احادیث پزشکی، ناشر، مؤسسة علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، چاپ ششم، قم، ۱۳۸۵.
۴۱. مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، دانشنامه بزرگ اسلامی، ج ۱۷، تهران، بی تا.
۴۲. مشکور محمد جواد، تاریخ الشیعه و فرقه های اسلام، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۶۸.
۴۳. نراقی، احمد، عوائد الایام، ناشر، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۸.
۴۴. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، محقق، شبیری زنجانی، موسی، ناشر، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، چاپ ششم، مؤسسة النشر الإسلامی، ایران، قم، ۱۳۶۵.
۴۵. نفیسی، شادی، درایة الحدیث، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۹۲.
۴۶. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸.
۴۷. سایت پرسمان قرآن، مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی: